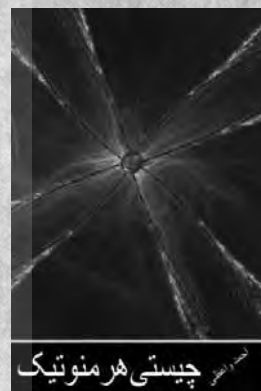


تاشکوفابی فاصله دازم

مطالعات تفسیری جدید (فرا تفسیر) در ایران پس از انقلاب اسلامی
در گفت‌وگو با دکتر احمد واعظی

اشاره

دکتر احمد واعظی، دانش‌آموخته حوزه و دانشگاه است که هم‌اکنون ریاست دانشگاه باقرالعلوم را در قم به عهده دارند. وی سابقه تدریس در دانشگاه در رشته‌های تخصصی، نظیر کلام، فلسفه، فقه، فلسفه اخلاق و کلام را دارند و نیز به مدت دو سال، در دانشگاه کمبریج - دپارتمان شرق‌شناسی - و نیز در کالج اسلامی لندن در مقطع فوق لیسانس و نیز در حوزه علمیه لندن به تدریس اشتغال داشتند. وی از سال ۱۳۷۵ در دو محور هرمنوتیک و اندیشه سیاسی به امر پژوهش مشغولند که حاصل آن، تألیفاتی در هر دو حوزه است.



چستی هر منوتیک

مطالعات تفسیر پژوهی جدید و مباحث مربوط به هرمنوتیک در ایران پس از انقلاب (طی این سه دهه) از چه ویژگی‌ها و شاخصه‌هایی برخوردار است؟ آیا می‌توان در یک نگاه کلی سمت‌وسو(جهت-گیری)هایی را در این مطالعات دید؟

دکتر واعظی: واقع این است که پس از انقلاب، شاهد گشوده شدن یک فضای جدیدی در مطالعات تفسیری هستیم و این گشوده شدن، در واقع، انعکاس فضای جدیدی است که در دنیا نسبت به مطالعات تفسیری اتفاق افتاده و چیزی نیست که خصوص جامعه ما باشد. به طور کلی، در فضای تفکر تفسیری، یک اتفاق جدید در دنیا افتاد و فایل جدیدی گشوده شد که آن با اختلاف فازی در کشور ما نیز به وجود آمد.

اگر بخواهم به زبان ساده‌تر بگویم که چه اتفاقی افتاد، باید عرض کنم که در گذشته، هدف این بود که روشن شود این متن چه می‌گوید؟ مثلاً این- که محتوای این رمان، متن فلسفی، متن کلاسیک، یا متن دینی مانند تفسیر آیه و حدیث چیست؟ محور این بود که این متن چه می‌گوید؟ اما فایل جدیدی که گشوده شد، این است که این متن چگونه می‌گوید؛ یعنی چیزی که متن افاده می‌کند، چه می‌شود که ما آن را این‌چنین می‌فهمیم؟ چه عواملی در فهمیدن ما دخالت می‌کند؟ این یعنی، خود فهمیدن و خود تفسیر کردن مورد مطالعه قرار می‌گیرد. در حالی که پیش از این، تفسیر نمودن، به اصطلاح، نقش طریقی و واسطه‌ای داشت که بفهمیم متن چه می‌گوید، یا مؤلف و صاحب سخن چه می‌گوید و پیام متن چیست؟ اما، اکنون، در این باره بحث می‌شود که چگونه این پیام به ما می‌رسد؟ ساز و کاری که باعث می‌شود ما چنین پیامی را از متن دریافت کنیم، آن چیست؟ چه علل و

عواملی دخالت می‌کند؟

این فضای جدیدی است که در مواجهه با متن به وجود آمده است. گفتنی است، این نگاه جدید راجع به متون ادبی نیز پیدا شد؛ مثلاً در بحث-های نظریه ادبی و همچنین در رابطه با فضای متن‌های مذهبی، تاریخی نیز این فضا گشوده شد و شاید در یک نظر کلان فلسفی، می‌توانیم بگوییم که این خصوصیت دنیای مدرن است که باب چنین نگاه‌هایی از بیرون باز می‌شود. برای مثال، در گذشته، در مباحث مربوط به اخلاق، بیشتر، بحث-های Normative و هنجاری آن مطرح بود و این که فضایل و رذایل اخلاقی چیست؟ چه باید کرد و چه نباید کرد؟ در واقع، دستورات و اصول اخلاقی، محل بحث بود. اما در دوران اخیر، می‌بینیم که باب بحث‌های فلسفه اخلاق باز می‌شود که معنا و مضمون آن این است که قضایای اخلاق از کجا آمده، و یا قضایای اخلاق چیست؟ آیا ابجکتیو و عینی هستند؟ یا قضایای ساجکتیو و ذهنی-اند؟ نمی‌خواهد اصول اخلاق را کم و زیاد کند و راجع به محتوای اصول اخلاقی بحث کند، بلکه پرسش‌های فلسفی را درباره اخلاق مطرح می‌کند. بنابراین، در دوران اخیر، بابی که در تفسیر نیز گشوده می‌شود، بحث‌های فراتفسیر و فلسفه تفسیر است.

اگر تا به حال، بحث می‌شد که تفسیر این شعر، قطعه ادبی، یا این آیه چیست، اکنون بحث بر سر این است که خود تفسیر چیست؟ ما چگونه می-فهمیم؟ مکانیزم تفسیر چیست؟ چه عواملی در فهم ما تأثیرگذار است؟ ما در فضایی قرار گرفتیم که اشباه و نظایر آن را در وادی‌های دیگر نیز داریم. مثل فلسفه علم، فلسفه تاریخ، فلسفه اخلاق و... این باب جدیدی

است که در جهان در حوزه‌های علم گشوده شده و آرام آرام به فضای تفسیر نیز آمده است.

در ادامه سخن، اگر بخواهم از زاویه دیگری نیز این بحث را مطرح کنم، باید بگویم که گاهی به تفسیر، به عنوان یک علم نگاه می‌کنیم که به دنبال قانون‌مندی‌های فهم است و می‌خواهد قانون فهم و اصول و قواعدی که به ما برای فهم کمک می‌کند، بگوید. و گاهی نیز ما راجع به فهمیدن، فیلسوفی می‌کنیم. این باب جدیدی که تا به حال از آن سخن گفتیم، مربوط به مورد دوم است. بابی که ما درباره فهمیدن فیلسوفی می-کنیم، والا فضای مربوط به اصول و قواعد از گذشته حضور داشته است. مثلاً علم اصولی که به عنوان مقدمه فقه خوانده می‌شد، یا مباحثی که مفسران در مقدمات تفسیر می‌آوردند، خیلی از آن مباحث، درباره اصول و قواعد و متد فهم و روش فهم است. اما، اکنون، بحث‌های فلسفیدن راجع به فهم مطرح می‌شود، نه کسب قاعده و متدولوژی درباره فهم. این یعنی که ما در حوزه تفسیر، از فضای متدولوژی وارد فضای فلسفه شدیم. از فضای دریافت و کشف قواعد، وارد فلسفیدن شدیم.

درباره این پرسش که بیان کردید، این بحث‌ها از چه شاخصه‌ای برخوردار است، باید بگویم که سرشت مطالعات تفسیری جدید، فلسفی است. حاصل و نتیجه این‌گونه بحث‌ها، اضافه کردن یا کاستن از قاعده‌ای نیست و راجع به

این‌که این متن خاص چه می‌خواهد بگوید، نیست؛ یعنی این جور نیست که اگر این بحث‌های فلسفی صورت بگیرد، معلوم می‌شود که مثلاً معنای آیه‌ای چیست، بلکه در این فضا است که خود تفسیر چیست و ما چگونه می‌فهمیم.

این مطالعات در قیاس با قبل از انقلاب (طی این سه دهه) از چه تمایزها و احیاناً امتیازهایی برخوردار بوده است؟

دکتر واعظی: تا جایی که معلومات بنده اجازه می‌دهد، ما در قبل از انقلاب، این بحث‌ها را به گونه زنده و جدی، در محیط‌های فرهنگی نداشتیم. نمی‌گویم که طرح این مباحث، پیش از انقلاب، در جهان غرب نیز حضور نداشته است. گرچه این بحث‌ها نو است، ما در دهه هفتاد، رونق بحث‌های هرمنوتیکی فلسفی را

در غرب می‌بینیم. مخصوصاً با کتاب حقیقت و روش گادامر و هم-چنین، رویکرد پدیدارشناسی به امر تفسیر و نقد ادبی را از کسانی مثل پل ریکور، گادامر می‌بینیم که این نگاه‌ها را مطرح می‌کنند. این نگاه‌ها در محیط علمی و آکادمیک قبل از انقلاب مطرح نبوده، بلکه، پس از انقلاب، آن هم تقریباً پس از جنگ مطرح و جدی می‌شود. هم‌اکنون نیز، بروز جوانه‌های بحث‌های این چنین را شاهدیم. البته، درست است که ما در برخی رشته‌های دانشگاهی، درس‌هایی را درباره دانش تفسیر داریم، اما متأسفانه باید عرض کنم که تمهید لازم، به لحاظ متون مناسب و اساتید زبردستی در این حوزه نداریم. چون وقتی یک جریان فکری و رشته‌ای بالنده می‌شود که دائماً از لحاظ محتوای مکتوب، در حال تولید باشد و نیز نیروهای متخصصی را در آن زمینه تربیت کند.

واقعیت این است که ما در حال حاضر، وارد این فضا شدیم و علاقه هم داریم، اما کارهای جدید زیادی هنوز انجام نداده‌ایم. اگر بخواهیم چیزی را به عنوان وجه امتیاز نسبت به پیش از انقلاب، طرح کنیم، آن، باز شدن این فضای جدید است. اما تا شکوفایی و رونق، فاصله داریم.

کارهای تألیفی و ترجمه‌ای در این حوزه در چه وضعیتی هستند؟

دکتر واعظی: یک دسته مکتوباتی در این حوزه مشاهده می‌شود، صرفاً ترجمه‌اند، مثل کتاب‌هایی که تحت عنوان هرمنوتیک ترجمه شدند. البته گفتنی است، ترجمه به نوعی دارای حسن است و به نوعی نیز نقاط ضعفی دارد. چون هر مؤلفی که مطلبی را به زبان اصلی می‌نگارد، یک سطح مخاطب خاصی را در نظر می‌گیرد و وقتی این مطلب به زبان دیگری مانند فارسی برگردانده می‌شود، اولین خسارت آن شاید این باشد که مخاطب فارسی‌زبان، پیش‌زمینه لازم که پیش‌فرض نویسنده بوده را ندارد و نمی‌تواند به خوبی با محتوا ارتباط برقرار کند. البته این در صورتی است که ترجمه، ترجمه‌ای دقیق و مؤثر باشد. بعضی اوقات، نیز اتفاق می‌افتد که در فضاهای جدید تفکر، صرف این-که مترجمی زبان عمومی خوبی دارد، گاهی از پس ترجمه موفق متن برنمی-آید، چون که متن پر از اصطلاحات خاص است که شخص با دانستن زبان عمومی نمی‌تواند آن دقایق را منتقل کند. لذا، این نوشته‌ها احتیاج به بومی شدن دارد؛ یعنی با توجه به مسائل و دغدغه‌های ما، این مباحث، به فضای فرهنگی مان وارد شود. البته گفتنی است، در فاز بومی کردن، تلاش‌هایی صورت گرفته و گاهی این تلاش‌ها، به گونه‌ای بوده که وزانت علمی کار را از بین برده است. مثلاً ما در این حوزه، متن‌هایی را داریم که خیلی مستند نیستند؛ یعنی، مشخص نمی‌کند که مطلبی که می‌گوید، از کدام کتاب و از قول کدام متفکر و کدام صفحه است تا برای مخاطب قابل ردگیری و تعامل علمی بیشتر شود. البته کارهایی هم داریم که در آن‌ها، این دقت‌های علمی وجود دارد و در عین حال در راستای روان‌سازی و بومی‌سازی انجام شده است.



مطالعات تفسیرپژوهی جدید در ایران (سه دهه پس از انقلاب) در مقایسه با وضعیت جهانی چگونه است؟

دکتر واعظی: فکر می‌کنم از برخی از بیانات پیشین، پاسخ این سؤال به دست می‌آید. چنان‌که عرض کردم، ما در این بحث‌ها، بسیار جوان هستیم و هنوز در شکوفایی و رونق، وارد این فضا نشده‌ایم. طرح

این مباحث، در غرب، از رونق بیشتری برخوردار است. البته مسئله‌ای که در این خصوص لازم به یادآوری است، عنصر تشتمل فکری است که خصیصه دنیای مدرن است و در این وادی نیز مشاهده می‌شود. در این وادی نیز، ایسم‌ها و نظریه‌های تفسیری بسیار پراکنده‌ای را می‌بینیم که وقتی محققى ورود در این مباحث پیدا می‌کند و منابع اصلی را می‌خواند، دچار تحیر می‌شود. یکی از خصیصه‌های عقلانیت مدرن و نگاه تا حدی شکاکانه که بر تفکر غرب حاکم است، این است که مجال رسیدن به وفاق و اجماع فکری را از بین می‌برد. وقتی وارد مباحث می‌شوید، میدان وسیعی از آرای متشتمل را می‌بینید که کمتر در وجوهی به توافق و سازگاری می‌رسند. و این ویژگی آثار و مطالعات غربی در این حوزه است. در واقع، درست است که در جهان غرب، در این وادی، کار بسیاری شده است، اما اگر بخواهیم بگوییم که آیا مسائلی را در این زمینه حل نمودند، باید بگوییم که نه، بلکه بر آتش اختلافات، در این حوزه افزودند.

اگر بخواهید به آثار مهم و جدی در این حوزه اشاره کنید، آن نمونه‌ها کدامند؟

دکتر واعظی: شاید بتوان گفت که به لحاظ ایجابی و به لحاظ این که بیایم و حرف خودمان را در این وادی بزنیم و نظریه‌پردازی کنیم، نمونه‌ای سراغ ندارم. بیشتر کارهایی که انجام شده، برای آشناسازی فضای فکری ما با این بحث بوده است. به تعبیر دیگر، کارهایی که انجام گرفته، بیشتر کارهای ترویجی است، نه کارهای تحقیقی پژوهشی، به معنای تولید دانش و تولید نظریه‌پردازی جدید. علت آن، جدید و نو بودن بحث است. ما باید ابتدا در فضا قرار بگیریم و سپس، در طی زمان، ابداعات و نوآوری‌هایی داشته باشیم. طبیعی است کارهای ابتدایی، بیشتر حال و هوای آشنا نمودن با مباحث را دارند و به تعبیر بنده، ترویجی‌اند.

آیا از بین این آثار، آثاری که قابل عرضه در محافل آکادمیک باشد، دیده می‌شود؟

دکتر واعظی: ما وقتی می‌توانیم آثاری را به محافل آکادمیک عرضه کنیم که به مرحله نظریه‌پردازی و تولید رسیده باشیم. البته این نکته را اذعان می‌کنم که ما برخی مایه‌ها را در این حوزه دارا هستیم. برخی از مباحثی که در علم اصول و مقدمات تفسیرهای ما آمده، این ظرفیت را دارند که اگر روی آن‌ها کار شود، بتواند با یک ادبیاتی، با فضای روز دست به دست دهد و درگیر شود. درست است که کارهایی که مفسران ما انجام دادند، اصلاً ناظر به مباحث

جدید نبوده و بیشتر ناظر به فضای متدلوژی بودند، اما، مبانی که در آن بحث‌های متدلوژیک و روش‌شناسی تنقیح کردند و مفاهیمی را که پروراندند، ظرفیت این را دارد که دست‌مایه مباحث فلسفی قرار گیرد.

درباره آسیب‌شناسی مطالعات هرمنوتیکی و فراتفسیری طی این سه دهه، چه نکاتی را قابل طرح می‌دانید؟

دکتر واعظی: آن چه فکر می‌کنم در این فضای مطالعات تفسیرپژوهی جدید با عنوان آسیب و کمبود تلقی می‌شود، این است که ما دنبال رشد کمی این مباحث باشیم و تلاش و سمت‌گیری به سوی محتوای کیفی و تأمین نیروی انسانی لازم را نداشته باشیم. باید نسبت به این که ما یک‌سری رشته‌های جدید دانشگاهی در این حوزه، در سطوح عالی داشته باشیم اقبال نشان داده شود رشته‌هایی با عناوینی مانند فلسفه تفسیر، یا فراتفسیر، یا در قالب نظریه تفسیر و یا مباحث جدید دانش تفسیری خوب است البته شاید به این‌ها در دراز مدت برسیم اما کاری که باید هم‌اکنون انجام دهیم این است که دانشگاه‌ها و پژوهشگاه‌های ما اقدام به تولید دانش در این زمینه نکنند. آن‌ها باید اقدام به کار پژوهشی کنند که حاصل آن، تألیف کتب شایسته‌ای در این زمینه و پرورش افراد محقق باشد و زمانی که به یک مرحله از باروری و غنا رسیدند، آن وقت است که می‌توان در محیط دانشگاهی سرریز کرد و شاهد برخی رشته‌ها در این زمینه باشیم. چون در این صورت است که ما متخصصان و کتبی در این زمینه فراخور محیط دانشگاه داریم.

متأسفانه، اقدامی که گاهی وقت‌ها عجولانه انجام می‌گیرد، این است که به محض این که ما با برخی رشته، با زاویه‌های جدید مطالعات آشنا می‌شویم، به سرعت می‌خواهیم که این زاویه جدید را به شکل آکادمیک در محیط‌های علمی‌مان دربیابیم، که این اتفاق، به نظر بنده آسیب رساننده است. چون، آن چه که مناسب فضای آکادمیک است، این است که آن مباحث جدید، ابتدا در فضاهای پژوهشی پخته شده و برایش ادبیات و متن تولید گردد، آن‌گاه، در بُعد آموزش قرار گیرد ما باید با دست‌مایه قوی، اقدام به آموزش کنیم، زیرا آموزش وقتی به‌جاست که ما به مرحله‌ای از غنا، به لحاظ محتوای علمی رسیده باشیم و به آن بسط دهیم و اگر این غنا حاصل نشده باشد، با تعریف رشته و لنگ‌لنگان در این مسیر حرکت کردن، جز این - که بیشتر به مشکلات بیافزاید و تولیدات نارسی را در عرصه‌های فرهنگی داشته باشیم، نتیجه دیگری ندارد.